

**گفت‌و‌گویی «جوان» با همسر شهید فراجا ناصر بشنام که در درگیری با قاچاقچیان به شهادت رسید**

## پلیسی که از خانواده متهمان بدسرپرست حمایت می‌کرد

■ **صغری خیل فرهنگ**

خبر تلخ این روزها شهادت عزیزان مدافع امنیت فراجا است. آمار ی تکان دهنده میان همه خبرها. در روزهای اخیر هر ۱۶ ساعت یک شهید تقدیم امنیت کشور شده است. در مدت شش روز، ۹ مأمور پلیس در جریان درگیری با قاچاقچیان، اشرار و همچنین اقدام تروریستی به شهادت رسیدند. حکایت شهادت مأموران پلیس حرف جدیدی نیست؛ قصه مردانی است که در مقابله با گروه‌های تروریستی، ارادل و اوپاش، سوداگران مرگ، قاچاقچیان و سارقان، ضربات چاقو و شلیک گلوله را به جان می‌خرند. سبز پوشان بی‌ادعای ناجا سینه را در برابر هر چه بدی و سیاهی و ناپاکی، از شرارت و رذالت و ناپاکی گرفته تا مواد مخدر و قاچاق و هر آنچه که سلامت و امنیت مردم را به خطر انداخته، سپر کرده‌اند تا نکند خاری به پای مردم فرو رود. به همین بهانه به سراغ خانواده شهدای فراجا رفتیم. در این نوشتار پای صحبت‌های لیلا اسکندری همسر شهید ناصر بشنام نشستیم که در درگیری با قاچاقچیان در تاریخ ۲۲ تیر ماه سال ۱۴۰۰ در کهنوج به شهادت رسید.

■ **۱۲ سال همسنگری**

لیلا اسکندری همسرانه‌هایش را ۱۱بگونه برای ما روایت می‌کند: «ناصر متولد ۱۵ شهریور ماه سال ۱۳۵۸ استان کرمان شهرستان فرایاب است که در یک خانواده مذهبی به دنیا آمد و تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را در استان کرمان در خانه برداش سپری کرد. بعد از اتمام دبیرستان برای گذران دوران خدمت به سربازی رفت و بعد از پایان خدمت سربازی سال ۸۱وارد نیروی انتظامی شد.

من و ناصر سال ۱۳۸۷ با هم ازدواج کردیم. ایشان پسر خاله پدرم بود. خانواده معتقد و مذهبی داشت و همین شروع یک زندگی برای من بود. من ۱۳ سال همراه و



شهید بشنام به همراه فرزندانش

همسنگرش بودم در این مدت اخلاق و رفتار ناصر زبانزد خاص و عام بود. ماحصل زندگی ما تولد سه فرزند بود.

یک پسر و دو دختر»

■ **جانبازی و جانثاری**

ایشان در ادامه از شوق حضور همسر شهیدش در لباس نظام، اینگونه روایت می‌کند و می‌گوید: «همسر عاشق کارهای سخت بود برای همین وارد نیروی انتظامی شد. بعد از آن از سال ۹۱ تا ۹۸ به مدت هشت سال به عنوان معاونت شهرستان کهنوج منصوب شد. در این سمت کارهای خیلی زیادی را انجام داد. حتی چندین بار محموله‌های مواد مخدر را کشف کرد. به خاطر لیاقت، شجاعت و دلاوری که داشت فرماندار منطقه اجازه جابه‌جایی ایشان را نمی‌داد. کشفیات خیلی بالایی داشت. علاقه به نظام و تعلق خاطر زیادی به کارش داشت همین عوامل دلیلی شد تا بتواند با همت بالا و توجه زیادی کار کند.

ایشان یک مرتبه از ناحیه پا مجروح و به مقام جانبازی رسید. شرایط جدیدی که برایش ایجاد شده بود هم مانع فعالیت‌هایش نشد و هیچ وقت دست از کارش برنمی‌داشت.

می‌کرد، گفتم خواهر شما چه نسبتی با شهید دارید که این‌طور برایش ناراحتی می‌کنید و اشک می‌ریزید؟ ایشان گفت: آقای بشنام آخر هر ماه که می‌شد خرج خودم و بچه‌هایم را برایش می‌آورد. از زمانی که آقای بشنام شهید شده واقعا رزور گاز برای خودم و بچه‌ها سخت می‌گذرد. ایشان خیلی به یاد ما بود و به ما کمک‌های زیادی می‌کرد.»

■ **صله رحم و مهر به مادر**

یکی دیگر از شاخصه‌های اخلاقی شهید ناصر بشنام علاوه بر توجه به نیازمندان و افسرد کم بضاعت، اخلاق خوش ایشان بود، همسر شهید می‌گوید: «من در مدت همراهی ۱۲ ساله‌ام با ایشان به خوبی مهربانی و خوش اخلاقی‌اش را حس کردم.

یاد ندارم روزی با خستگی و مشکلات محل کارش وارد خانه شده باشد. هر چه بود بیرون در خانه می‌گذاشت و با مهربانی و لبخند وارد خانه می‌شد. یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های همسر شوخ طبعی ایشان بود. خیلی وقت‌ها قبل از اینکه در بیاید داخل و سلام کند، با یک جمله‌ای همه خستگی ما را از تن به در می‌کرد. فردی بود که روی لب‌های همه خنده می‌آورد. گاهی به همین یک ویژگی همسر فکر می‌کنم و دلنگن می‌شوم، دوست دارم یک بار دیگر در خانه باز شود و او با همان حالت شوخ طبعی و لبخند بر لب وارد خانه شود.

ما زندگی خیلی خوبی داشتیم خیلی خوب بود. یک هفته قبل از اینکه ایشان به شهادت برسد با هم رفتیم مسافرت. خیلی لحظات خوبی را گذراندیم. همه تلاشش این بود که در لحظاتی که کنار من و بچه‌ها هست به ما خوش بخندد.

وقتی از در وارد می‌شد با صدای بلند من و بچه‌ها را صدا می‌زد. آنها را در آغوش می‌گرفت و می‌بوسید و قربان صدقه‌شان می‌رفت.

با اینکه اهمیت زیادی به ما می‌داد، خانواده خودش مادر و خواهرها و بستگانش را فراموش نمی‌کرد. آخر هفته که می‌شد یا در زمان مرخصی به همه اقوام سرمی‌زد، حتی اگر فرصت پیش می‌آمد به مدت پنج دقیقه در خانه‌شان می‌رفت و احوال‌شان را می‌پرسید و صلح‌رحم را به جای می‌آورد.

۱۰ سالی می‌شد که پدر ایشان به رحمت خدا رفته بود.

همین وابستگی او و مادرش را بیشتر کرده بود. همیشه می‌گفت من دوست ندارم از کهنوج دور شوم، من می‌دانستم که او به خاطر مادرش این حرف را می‌زند. هر هفته به مادرش می‌رفت و احترام خیلی خاصی برای ایشان قائل بود.

مادرش هم خیلی به شهید وابسته بود. همیشه خودش می‌گوید: اقا ناصر خیلی احترام مرا دارد. او بیشترین خدمت را به من کرده است. همه جوهر هوای مادرش را داشت و اجازه نمی‌داد از هیچ لحاظ ایشان سختی بکشد.»



تصویری از تشییع پیکر شهید ناصر بشنام

شما باورش سخت باشد من حضورش را بیشتر از قبل احساس می‌کنم. احساس می‌کنم من تازه او را به دست آورده‌ام.

من بهتر و قشنگ‌تر از قبل با ایشان زندگی می‌کنم همیشه حضورش را کنارم حس می‌کنم. به‌حق فرمود که: «ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله...»

■ **روی قولش ماند**

یک خاطره‌ای که هر گز از یاد نمی‌برم و دوست دارم برای شما هم روایت کنم این است که یک هفته قبل از شهادتش بسرم پنهان گوشی گرفت گفت بابا من گوشی می‌خواهم. پدرش به من گفت یادت باشد من تا هفت روز دیگر گوشی را به آقا روح الله بدهم و بعد برای خودم یک گوشی بخرم. ما رفتیم مسافرت و برگشتیم روز دوشنبه خندیدم و به ناصر گفتم زیاد وقت نداری! دو روز دیگر از هفت روزی که به روح‌الله قول دادی بیشتر باقی نمانده، خندید. روز چهارشنبه دقیقا همان هفت روزی شد که خود ایشان گفته بود. ناصر همان روز به شهادت رسید و گوشی ایشان را برای پسرم آوردند. ناصر سر قولش ماند.

■ **عطر شهادت!**

حرف‌های‌مان همه دهن همسر شهید را به سمت و سوی خاطرات روزهای آخر می‌کشاند. خانم لیلا اسکندری می‌گوید: «این خاطره را هیچ وقت فراموش نمی‌کنم. شب قبل از شهادتش، ساعت ۹ یا ۱۰ سر کار آمد. همین که در خانه را باز کرد و وارد خانه شد یک بوی خوبی کل فضای خانه را گرفت.»

در تمام عمرم همچین بوی عطری را حس نکرده بودم. به



شوخی به همسرم گفتم. آقای بشنام چه عطری زدی؟! چه بوی قشنگی. گفت حالا فکر کن من عطر زدم من هم خندیدم بهش گفتم حالا شما به من نگو چه عطری زدی من می‌روم یک عطر گران قیمت برای خودم می‌خرم، دیگر به شما نمی‌دهم. خندید و رفت.»

■ **خبر شهادت**

همان روز شهادتش قرار بود بعد از اینکه از سر کار آمد با هم بریم فرایاب کهنوج. با ناصر تماس گرفتیم و گفتم کارت عابر‌تان را درست کنید، می‌خواهم برویم شهرستان پول لازم داریم. ایشان گفت باشد. من می‌روم کارت را می‌گیرم و می‌آیم خانه!

من که صبح زود بیدار شده بودم، همه کارهای خانه را انجام دادم، بچه‌ها را حمام کردم، ناهار درست کردم. کمی استراحت کردم تا ناسر بیاید. با خودم گفتم ایشان که بیاید در ر بزند بیدار می‌شوم و می‌رویم. ساعت ۱۵ و ۳۰ دقیقه بعد از ظهر بود. از خواب بیدار شدم. وارد اتاق همسرم که شدم باز همان بوی عطر خوش را شنیدم. همان عطری بود که شب قبل با آمدن ناصر حس کرده بودم.

بعد رفتیم گوشیم را برداشتم و به ناصر زنگ زدم. گوشیش در دسترس نبود. کمی بعد همسر یکی از همکارانش زنگ خانه‌مان را زد. آمد داخل. گریه کرده بود. گفتم شاید با همسرش بحثش شده و ناراحت است. رفتیم برایش شربت درست کنیم گفت نه من چیزی نمی‌خورم. اعصابم به هم ریخته، گفتم چرا اعصابت به هم ریخته؟ گفت همسرم زنگ زده و گفته که چندتا از همکارانم شهید شده‌اند. همین را که گفت کل بدنم شروع کرد به لرزیدن. خودم را به بیمارستان رساندم.

در بیمارستان از هر کسی سراغ ایشان را می‌گرفتم، می‌گفتند اتاق عمل است ولی خودم فهمیدیم آقای بشنام شهید شده. از گریه‌های اطراف‌ایمان همه چیز را فهمیدم.

■ **خانه زیبای آخرت**

بعد از تشییع او و دوستانش پیکر او را به روستای خودش فرایاب بردند، چون روستای فرایاب را خیلی دوست داشت. همیشه یک‌نگاهی به بالای خانه مادرش می‌انداخت به من می‌گفت یک خانه خیلی قشنگی اینجا درست می‌کنم من می‌خندیدم می‌گفتم شما که پول نداری چطور می‌خواهی اینجا خانه زیبا برای خودت درست کنی؟ اما او به آرزویش رسید. دقیقا مزارش بالای خانه مادرش است. هر مرتبه که نگاهش می‌کنم می‌گویم ناصر بشنام منظورش از آن خانه قشنگ آرزوهایش. همین مزار می‌است که حالا در آن آرام گرفته است.

■ **در حال و هوای شهادت**

بعد از شهادتش خصوصیات رفتارش را مرور می‌کنم و می‌گویم، کسی که شهید می‌شود قطعاً لیاقت دارد و گرنه خداوند هر کسی را انتخاب نمی‌کند و این عاقبت بخیری نصب هر کسی نمی‌شود. واقعا لیاقتش را داشت و خوش به سعادتش که شهید شد.

یک اخلاقی که همسرم داشت این بود که اصلا از شرایط کاری و مسائل کاریش در خانه صحبتی نمی‌کرد همسرم برای اینکه ما ناراحت نشویم از شهادت حرفی نمی‌زد اما می‌دانستم که این لیاقت نصیب او می‌شود دوستان و همراهانش همیشه او را شهید زنده می‌دانستند و مورد خطاب قرار می‌دادند.

یک هفته قبل از شهادتش به منزل دختر داییش رفته بود ایشان تا ناصر را دیده بود گفته چقدر نورانی شدی بوی شهادت می‌دهی.

اگر شهید شدی التماس دعا اطرافیان زیاد بهش می‌گفتند ولی خودش حرفی به ما نمی‌زد حالا که فکر می‌کنم می‌گویم دلیل نگفتنش به ما این بوده که ما ناراحت نشویم.

■ **مزار حاج قاسم و دل‌تنگی**

روزهای بی‌او خیلی سخت است. ناصر انسان درستکار و نمونه‌ای بود. افتخار می‌کنم که سال‌ها در کنارش زندگی کردم. هیچ وقت در حضور بچه‌ها گریه نمی‌کنم. تنها چیزی که دل‌تنگی من را آرام می‌کند، گریه‌های شبانه‌ام است. کمی با او حرف می‌زنم، کمی گریه می‌کنم، زیارت مزار حاج قاسم سلیمانی هم دل‌تنگی‌ام را رفع می‌کند. می‌روم ایشان و شهدای گلزار را که زیارت می‌کنم، حال و هوایم عوض می‌شود.

اگر به عقب برگردیم به ایشان می‌گویم هیچی به اندازه خودت برابرم اهمیت ندارد. کاش زمان به عقب بر می‌گشت. حالا من مانده‌ام و سه یادگار شهید...

طراحی:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۸۱۷

			۶	۵	
		۲	۷		
۶				۹	
		۷			
	۱	۶		۸	
			۳	۱	
					۳
				۴	۳
					۶
			۴		

۷	۵	۶	۷	۵	۱	۵	۸
۷	۵	۱	۷	۸	۵	۵	۵
۵	۵	۸	۵	۱	۵	۶	۷
۱	۷	۵	۵	۵	۶	۸	۵
۸	۵	۵	۱	۵	۱	۵	۷
۵	۶	۵	۸	۷	۵	۵	۱
۵	۷	۵	۱	۵	۷	۸	۵
۵	۸	۵	۱	۵	۷	۱	۵
۵	۸	۵	۱	۵	۷	۱	۵
۵	۱	۵	۵	۷	۸	۵	۵

### جدول سودوکو

ارقام ۹تا۹طوری قرار دهیدکه

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه‌درسه فقط یک‌بار

به کارروند.

### جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۶۸۱۶

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵

### از بالا به پایین

■ ۱- تیر آخر- کتابی از ایوان تورگنیف روس
■ ۲- اثر چارلی چاپلین- کتاب زندگی است
■ ۳- برنده‌ای با باهای پردار- ناینبا- لانه برنده
■ ۴- برادر عرب- به خواب رفتن اعضای بدن- برده - نوعی کیک
■ ۵- گل خوشبو- برنده تنها-ناهنجاری کروموزومی
■ ۶- غده‌ای در چشم- از نام‌های خدا- شمالی‌ترین کشور افریقا
■ ۷- چراغ آسمان- صمغ سرو کوهی- نه ته بیان نه سر پیاز
■ ۸- قورباغه- وسیع- تنبل- مادر لر
■ ۹- قدم یک‌با- آفتابه- نوعی پخت برنج
■ ۱۰- جو جوانه زده- فنا- شهری در لرستان
■ ۱۱- ایست قلبی- عدد شروع بازی- دخان
■ ۱۲- گوسفند قربانی که به مکه برند- محلی برای عزاداری امام حسین - قطع سینمایی- نمایش تلویزیونی
■ ۱۳- جفت ماده- اشتباه لفظی یا رفتاری- جای- در قنات برای برداشتن آب
■ ۱۴- شتر دو کوهانه- از هنرهای دستی ایرانیان که حرف اول را در جهان می‌زنند
■ ۱۵- پرجمعیت‌ترین شهر امریکای مرکزی- فنی- که ملکه ذهن کشتی گیر باشد